

ذکر حکومت محمد مجتبیار پر ولا بهار

نفاکتم

۵۷۱

همان لحظه وفات یافت لکن دارکان دولت آن مولود را لکنه نام کرده بدایه سپردند چون بسن رشد و نیز رسید و لکن فوت شد بجای پدر بخت نشست و افسر سروری بر سر نهاده مدت هشتاد و سه سال در آن مملکت که در آن وقت وسعت و بسطت بود بغیر از مذبی مشغول گشت و از کمال عدل هرگز ظلم و تعدی بر کسی نکرد و چندان سخاوت داشت که انعامش از یک کلمه کمتر نبود قاضی منسج السراج جرجانی میگوید که جماعت مغان و برهمنان که حکمای عصر بودند معروض داشتند که در کتب معتدین مسطور است که در فلان تاریخ این مملکت بدست ترکان که عبارت از مسلمانان باشد خواهد افتاد چون این وعده نزدیک برسد صواب آنست که رای با ما موافقت نماید تا همه مردم ازین ممالکت بیرون رویم و از فتنه ترکان ایمن گردیم رای گفت امروز که سر کرده ترکان یعنی سر لشکر اسلام خواهد بود هیچ علامتی میدارد تا بان حقیقت حال معلوم توان کرد گفتند آری چنین در کتب معتبره آثار و علامات مذکور و مسطور است که چون بایستد و دستها فرو گذارد انکشتان دست او بساق پای برسد پس لکنه معتقدان خود را با طرف جوانب فرستاده از چنین شخص نفخ و جشتم نمود ایشان بعد از لوازم استفسار محمد مجتبیار را در بچگان صفت یافته را خبردار کردند و ازین معنی در میان برهمنان و حکمای انداز شورش و اضطراب عظیم افتاده در وقوع مضمون کتب پیش گفته در بسیار استحال بعضی بصوب جکات و کامرو و بعضی باقصای ممالک بنک یعنی بجای شتافتند و در تغییر مکان حتی الامکان از خود بتقصیر راضی نشدند تا لکنه را ترک مملکت موروثی و نقل از وطن اصلی موافق مزاج نخواستند باینهمه موافقت نمود محمد مجتبیار در مدت بقصد تسخیر ولایت زای عدالت شمار از حوالی بهار سوار شده همچنان کیت برف آساراند که پیش از آنکه با وسع التیسر بدار المملکت شهنورد یا خبر رساند در وقتی که دستار خوان نزد آن رای عدالت و ثار انداخته میکشیدند که ناگاه بدر قصرش رسید رای برینند و سر اسیر از در دیگر که در خانه اش داشت بیرون رفت و تنها بر کشتی نشسته بجکات و کامروه قرار گرفت و در همان نزدی بادل پر حضرت درت خانه منزل جبت و محمد مجتبیار شهنورد یار که مابین لکنونی و بجکال است خواب ساعده صفت کان لم یکن بخشید و ولایت لکنونی را با بسباری از پرکنات بجکال متصرف شده و سکن آن ممالک و جا خنجر و بهار و دیوکوت و مار سوی بنام خود کرده و در سبب بجکال در عوض شهنورد یا شهری موسوم بر نک پور بنا کرده دار المملکت

نود ساخت ۱۰۰ ساجد و خواجه و مدرّس در شهر و ولایت بجای معا برکنار بر رسم شاهی سلام بر رونق و رواج تمام مرتین
 و محبتی گردانید و زنده و خلاصه غایبی که در آن سنوات بدینش افتاده بود جهت سلطان قطب الدین فرستاده
 حس اعتماد و نیک ذاتی خود بر عالمان طاهر گردانید و بعد از چند سال که آن ملک را کما حقّه بضبط خویش در آورده
 زمینداران و ربابان اطراف بنگال را مطیع و منقاد دید که کب اقبالش روز بروز ترقی نموده سوای سنجر ولایت تبت
 و ترکستان در سر افتاده محمد شیرخان خلیج را که سپهسالار بود برای محافظت ولایت جاچنگر و لکنونی و دیگر ولایت
 و ممالک نایب ساخت و برادرش را که نیز از امرای کبار بود بحدود و نگاهداشته علی مردان خلیج را که او
 از عمده سرداران بود بضبط بارسول و دیوگرت و آنکند و مستقر داشت و خاطر از تختگاه و ولایت جمع ساخته با
 دوازده هزار سوار اتحالی طرف کوههایی که میان لکنونی و تبت است متوجه شد و خلق آن کوهستان برسد و
 نزدیکی منج و دیم کوچ سیم هزار هر ترک چهره اندوایشان را زبانی است میان لغت ترک و هندی یکی از روشنان
 منج که سرصد نشین بندوستان بود گرفتار محمد بختیار گردیده بر دست او اسلام آورد و بعلی منج مشهور گردید و در
 راه آن کوهستان جانستان گشت در آن حوالی و حواشی شهری رسانید که ابروین نام داشت و پیش از شهر
 میگذشت مانند پاکه عرض و عمق آن چهار برابر گنک بود و آنرا تیمگری میگویند و قتی که کرشاسپ از بلاد ترکستان
 بندوستان می آمد شهر ابروین را احداث فرمود و آن رودخانه را در روز راه بالا ترک قابلیت بل سبتن داشت علی
 از کج و سنگ تراشیده بسته بگنشت و بکار رود آمد محمد بختیار براه نمونی علی منج راه بالای آب گرفته میان شکست
 کوهها میرفت تا بان بل رسید و در آن امرای خود را یکی ترک و دیگری خلیج جهت محافظت بر سر بل بازداشت
 و خود عبور کرده بزین تبت درآمد رای کار بود که زبردستی محمد بختیار شنیده غایبان با او طریق رفت و ملا
 سلوک میداشت از عبور بجناب آگاهی یافته معتمدان خود را نزد وی فرستاده از و شواری راه تبت و استحکام
 قلاع سرحد خاطر نشان کرده التماس نمود که امسال سنجر ولایت تبت موقوف دارند که سال دیگر بالشکر بپوشان
 سپاه اسلام خواهیم شد و محمد بختیار که بخت برشته بود قبول آن معنی نکرده نصیحت دیگرگان نیز نشنوده
 زود بسوی تبت روان شد باز در میان جناب شامخات قطع مسافت نمود و در روز شام نزد هم از میان لکنونی

استیلاي محمد بن تيار خلیج

۵۷۶

برآمده بصحرای مسطح رسید نکلتی و بگردید معمور و آبادان الغرض لشکر اسلام قلعه و شهر را که تسدین و مقابل یکدیگر بود در میان گرفته به نهب و غارت مشغول شد و مالی انجا به بیات مجموعی بیکت پیش آمده مسلماً نواز قلعه و شهر براندند و از بام تا شام مسلمان در آنجا بخته بسیاری را خسته و مجروح کردند و نیندند و سلاح انجاعت از پارهای نیزه بوده چنانکه جویشن در کسوان و سپر و خود همه قطعه قطعه برهم بسته و دوخته بودند خلق آنها همه تیراندازند و کمانها بلند خانه دارند و نامهای از ایشان نیزه دارد محمد بن تيار در آن شب کرد قلعه فرود داده چون از خواب غفلت بیدار گشته خصوصیات اولایت فتنه نمود متحقق گشت که در پانزده گروهی ان موضع شهرت کرم سین نام که پنجاه هزار ترکب خوشنوا نیزه با از انجामी باشند و هر روز یک هزار و پانصد اسپ در بازار انجا فروخته میشود و تمام اسپانی که بدر با لکنونی میرسند از انجا اند چون عساکر اسلام کوفته راه و خسته جنگ انروز بودند طاقت مجاوله ان مقدار لشکر انجا طر راه نداده برخی از شب باقی بود که کوچ کرده عازم مراجعت گشته چون مالی ثبت در مواضع عبورش در علف زده بودند و اذوقه نیز کمتر بهم میرسد بخت و مشقت فراوان خود را بولایت رای کارود رسانیدند انفاق آن دو امیر که انجا بل مضوب بودند با یکدیگر مناقشه کرده رفته بودند و گفتار کارود که از آن دو امیر توشش بسیار بایشان رسیده بود اتفاق کرده و دو طاق آن پل ویران کرده بودند چشم محمد بن تيار از بازی روز کار خیره گشته دستش از دامن گذران آب کو تا گشت و یکی صلاح در آن دیدند که چوب در سن بهم رسانیده کشتی سازند و از آن بگذرند تا میتاشند نسبتاً در بتخانه که در آن نواحی بود و غایت استحکام دار تقاع داشت در آینه قصار رای کارود را خبر شد که محمد بن تيار در پایشان و بد حال در فلان بتخانه در آمده بنا بر آن فرجه یافته سپاه و رعیت انخدود حکم فرمود که چون جنگ صف با عساکر اسلام صعب است باید که بی خستبار ایلغار برود در وازهای بتخانه رسد و در آنجا هجوم آورده مسلمانان را از بیرون آمدن مانع آیند تا از تشنگی عاجز شده بلاک شوند محمد بن تيار خلیج بار آورده آنها مطلع شده از بتخانه برآمد و برکنار آن آب منزل گرفته در بندیر عبور بود که ناگاه سواری باب زده عبور نمود مردم دانستند که پایاب است از بیول تعاقب گفتار یکی بیکبار باب در آمدند چون بیشتر پایاب نبود محمد بن تيار با صد سوار بیاب حیات بسا عمل سلامت سیده باقی بالتمام در آن دریاچه خون اشام فرود شدند رحمة الله علیهم

تاریخ فرشته

۵۷۴

مقاله هفتم

اجمعیان محمد بختیار راه ولایت خود پیشگرفته چون بدلوکوت رسیده از فایت خرن و اندوه که بخاطرش راه یافت
 بود مرین کتت نیگفت که مگر سلطان معزالدین محمد سوم را عادت پیش آمده که روزگار از ما برگشت و بختیار از ما
 گنا گرفت و حال آنکه در همان ایام سلطان معزالدین بشهادت رسیده بود و چون این خبر در ممالک محمد بختیار
 منتشر گشت عورات و فرزندان خلیجان که تلف شده بودند برای تحقیق احوال شوهران بدلوکوت آمدند و بر سر راه
 دو کوی ایستاد و دعای بد کرده و شنام میدادند و محمد بختیار از مشاهد این حال بیشتر اندوهگین شده در سینه
 اش دست مایه زنت بسنی پرست و در طبقات ناصری مسطور است که علی مردان خلیج چون از آن حادثه خبر گرفت
 از آن قطع خود آمده بدلوکوت رسید و بنام محمد بختیار که کس او را سه روز نذیده بود در آمد و چادر از روی او برداشته
 بیک خنجر جگر تکاف کار او تمام ساجنت هر تقدیر جنازه او را بهمار برد و انعام فون ساختند و بعد از واز پی
 بیرامه و پادشاهان دلی حکومت کردند چنانکه احوال آنها در ضمن وقایع پادشاهان دلی مذکور گشته

۹۲

سرافراز شدن سلطان فخرالدین سلطنت دیار شرقی

ملک فخرالدین از سلاهداران قدرخان حاکم بنگاله بود و شمشیر او با خود بر میداشت چون در سنار کافوت شد
 ملک فخرالدین در سنه تسع و ثلاثین و سبعایه اساسه او را متصرف شده خود را فخرالدین سلطان خطاب داد
 خطبه بنام خود خواند و در جمع آوردن خیل و جسم کوشید و سلطان محمد تعلق بر آن معنی آگاهی یافت قدرخان
 حاکم لکنونی را با جمعی از امرایانند غزالدین بجی و فیروز امیر کوه بر سر او نامزد کرد چون مقابل شدند فخرالدین منبر
 کتت در جنگل دور دست کرجیت و اسپ و فیل او بدست مردم افتاد و قدرخان بنا بخامنه امر با قطع خود رفتند
 چون موسم بشکال رسید و قدرخان در مقام زرع جمع کردن شده از فرایم آوردن سپاه فافل گردید و داعیه اش
 آن بود که بعد از انصرام برشکال بخدمت سلطان رفته پیش تخت انبارهای زر سرخ و سفید سازد و قضا را فخرالدین
 این معنی یافته پنهان کسان نزد لشکریان فرستاده همه را از خود ساخت و وعده کرد که هرگاه قدرخان غلغریایم
 خزاین بر شما تقسیم نمایم و چون فخرالدین بالشکر خود از جنگل برآمده متوجه سنار کافوت شد لشکریان عاصی و امیران یا

۶۳۹

بنا

سلطنت سلطان فخر الدین

۵۷۵

مخاطبہ

اتفاق کرده قدر خانرا بکشند و خزانہ را برداشته فخر الدین پوستان فخر الدین بومده و فاما نوده زر ثارا با ایشان ادر ا
 داشت و سنار کافور اتھکاه ساخته بجوگت اندیار مشول کشت و غلام خود مخلص نام را بالشکر بسیار بضبط لکنوتی
 تعین کرد و علی مبارک که عارض لشکر قدر خان بود بمت در زیدہ و مردانکی نموده از روی اخلاص و دولتخواہی حاجی
 با خود یار ساخت و با مخلص جنگ کرده بشکت و فتحا مرد و عویضہ نزد سلطان محمد تعلق فرستاد کہ اگر حکم شود
 صنا بط لکنوتی باشم و سلطان اور انداختہ بجواب طقت شدہ یوسف شخہ دہلی را صنا بط لکنوتی کرد ایندہ روان
 کرد و او با بجا رسیدہ متوفی شد و لکنوتی بعلی مبارک شاہ ماندہ چون سباب پادشاہی عتیا بود خود را سلطان
 علاء الدین خطاب ۱۰۱۰ اور پھا ترودی ملک ایاس نام کہ در آن نواحی می بود و لشکر مستعد داشت بر لکنوتی
 تاختہ بندگان سلطان علاء الدین را بقتل رسانید و خود را سلطان شمس الدین مخاطب ساخته در سنہ احدی
 و اربعین و سبعمایہ لشکر بہتار کافور کشید و فخر الدین را زندہ گرفتہ بلکنوتی آورد و بطن کشیدہ خطبہ و سکہ را بنام خود
 کرد ایندہ اما پنجہ نظام الدین احمد بخشی در تالیف خویش مرقوم کردہ ایندہ چنین است کہ ملک فخر الدین سلاحدار
 قدر خان بود و در لکنوتی ولی نعمت خود را بگذر کشتہ نام سلطنت بر خود اطلاق کردہ مخلص نام غلام خود را بشکر
 آراستہ با قضای بنگالہ فرستاد ملک علی مبارک عارض لشکر قدر خان بخلص جنگ کردہ اورا بشکت
 و تمام اسباب و حشم کہ ہمراہ او بود منصرف شد سلطان فخر الدین چون نودولت بود و از مردم ہمیسنان
 خاطر نداشت ملاحظہ کردہ بر سہ علی مبارک زفت تا آنکہ علی مبارک سامان خود کردہ خود را سلطان
 علاء الدین نام کردہ در سنہ احدی و اربعین و سبعمایہ فخر الدین بلکنوتی رفت و در جنگ آمدہ بدست
 علی مبارک بقتل رسید زمان سلطنت فخر الدین مدت دو سال و چند ماہ بود

۷۲۰

۷۲۱

ذکر ایالت علی مبارک التمی طب بسطان علاء الدین

چون فخر الدین را بقتل آورد با سہ ظہار تمام در لکنوتی متہ گذارستہ متوجہ بنگالہ کردید و بعد از چند روز ملک حاجی ایاس
 کہ حاجی پور از آثار اوست لشکر سلطان علاء الدین را با خود مستحق ساخته لکنوتی و بنگالہ را بجزہ تصرف خود آورده

تاریخ فرشته

علاء الدین شاه رکنت و خود را شاه شمس الدین نامید مدت سلطنت سلطان علاء الدین یکسان پنج ماه بود

ذکر سلطنت حاجی الیاس المشهور بسلطان شمس الدین بهنگره

چون شاه علاء الدین کشته شد تمام لکنوی و بکال بفرست حاجی الیاس درآمد با اتفاق امر خود را شاه شمس الدین
 بهنگره خطاب داده خطبه نام خود خواند و لقب او بهنگره است لیکن وجه تسمیه آن بر مولف معلوم نیست بعد از چندگاه
 دلجویی امر سپاه کرده بر ولایت جاکنگر که بعد از محمد نجیب تیار از تصرف مسلمانان رفته بود منقضی فرمود
 و در آن حدود فیلان بزرگ بدست آورده مدار الملکت خود مراجعت نمود چنانچه تا سیزده سال و چند ماه
 اعدای از پادشاهان دلی معروض او شده و او در حال استقلال با مرشایی می پرداخت تا آنکه در و هم شوال سنه
 اربع و خمین و سبعمایه فیروز شاه بالشکر کران از دلی متوجه لکنوی گردید و شاه شمس الدین در قلعه اگداله مستحضر شد
 تمام ولایت بکال را خالی گذاشت سلطان فیروز شاه متوجه اگداله گشت و چون بجالی اگداله رسید شاه شمس الدین
 از قلعه برآمده جنگ صف کرد و از طرفین مردم بسیار کشته شدند و شاه شمس الدین شاه کرجیته با کداله بخش
 جت و فیلان بزرگ که از جا حنجر آورده بود بدست سلطان فیروز شاه افتاد چون موسم برسات
 رسید و بارندگی بسیار شد سلطان فیروز شاه بدلی رفت و در سنه خمس و خمین و سبعمایه شاه شمس الدین
 پیشکش بسیار که لابن مجلس پادشاهان باشد مصوب رسولان سخندان فرستاد و پادشاه فیروز شاه طریقه
 القاف با رسولان مسلوک داشته معذرت خواست و ایشان را رخصت انصاف ارزانی داشت شاه
 شمس الدین در او اخر سنه خمس و خمین و سبعمایه ملک تاج الدین را پیشکش بسیار باز بدلی فرستاد
 پادشاه فیروز شاه پیش از پیش تقدیر احوال رسولان فرموده بعد از چند روز اسپان تازی و ترکی با تحف و هدایا
 بکرجه حوب ملک سبغ الدین شهنشاه فیلی بجهت سه شمس الدین فرستاد و آن هنوز ملک سبغ الدین شهنشاه
 فیلی و ملک تاج الدین از بهی نگذشته بودند که شاه شمس الدین فوت شد و دولت سبغ الدین حسب الحکم
 اسپانرا با مرای بهار داده و ملک تاج الدین بدلی رفت مدت سلطنت شاه شمس الدین شانزده سال

۷۵۳

۷۵۵

شاه سکندر شاه بن شاه شمس الدین

۵۶۶

تغییر
مقاله پنجم

و چند ماه بود ذکر سلطنت شاه سکندر بن شاه شمس الدین شاه

چون شاه شمس الدین رحلت نمود تجویز امراء سمران کرده روز سیم فرزند بزرگ او خود را شاه سکندر خطاب داده بر تخت سلطنت اجلاس نمود و نوید عدل و احسان داده با مرشاهی مشغول گشت و استرضای خاطر پادشاه فیروز شاه اہم دانسته بجاہ فیل و تمام اقمشہ برسم پیشکش فرستاد و در وقت پادشاه فیروز شاه بعزم تسخیر بنگالہ در سنہ ستین و سبعمایہ متوجہ لکنونی شد سلطان سکندر بقدر طاقت در استعداد مقاومت شدہ قلاع و بقاع را مضبوط گردانید و سلطان فیروز شاه بظفر آباد رسیدہ سلطان سکندر ہم برسم پیشکش گرفتہ در ابدال مستحق گشت و چون طاقت مقاومت نداشت پیشکش ہر سالہ قبول نمودہ پادشاه را باز گردانید پادشاه ہنوز در بندہ بود کہ سی و ہفت رنجیر فیل و مال بسیار و اقمشہ بخدمت فرستادہ معذرت خواست و این پریش گرفتہ تمام عمر بیش و عشرت گذرانید مدت شایہ او نہ سال و چند ماہ بودہ

ذکر شاه غیاث الدین بن شاه سکندر شاه

بعد از فوت شاه سکندر شاه پسرش سلطان غیاث الدین بر تخت نشست و او نیز آئین پدر و پیشکش گرفتہ تمام عمر بیش و عشرت گذرانید و در سنہ خمس و سبعین و سبعمایہ از تنگنای جمالی بسعت آباد روحانی خیر امید مدت سلطنت او بیست سال و چند ماہ بود

ذکر سلطان التسلطین شاه بن غیاث الدین شاه

چون شاه غیاث الدین رحلت نمود امراء سپراء سلطان التسلطین لقب بناوہ بجای پدر بر تخت اجلاس نمودند و پادشاهی بود شجاع و حلیم و کریم امراء و وزراء از یک است و کار وانی او در حساب بودند و او ہرگز کرد خلاف کتختہ و رایان اطراف از حلقہ اطاعت او سر بیرون کشیدہ در ادای مال واجب و تعلق و اہمال نوزیدند

۷۶۵

تاریخ فرشته

نشم ۷۸۵ ۵۷۸
و بعد از آن که ده سال حکومت گذرانید در سنه پنجم و نمانین و سبعمایه از تنگنای جسمانی بوسعت آبادی
خرامید مدت شایبی او بخت سال و چند ماه بود

ذکر سلطنت شمس الدین شاه ثانی بن سلطان السلاطین

چون سلطان السلاطین از وارد دنیا بدارالستام توجیه نمود و از او عیان پسر پور شاه شمس الدین شاه خطاب داد
بر او رنگ شایبی املاسن نمود و او بحسب نادر سال خفیف العقل بود کانس نام را موی که از مرای آن
خاندان بود و هم روی کمال شوکت و استقلال بهم رسایید و محاسب اختیار ملک و مال کرده پس از آنکه
سلطان شمس الدین در سنه بیست و نمانین و سبعمایه از سیرتبات برخواست کانس علامه حکومت افراشته مسند
بمانانی را مستقر شد مدت سلطنت او سه سال و چند ماه بود

ذکر حکمرانی راجه کانس کانس

راجه کانس پسر پند مسلمان نبود اما با مسلمانان آمیزش و محبت بسیار داشت بنوعی که بعضی از مسلمانان کواچا
بر اسلام او داده میخواستند که بطریق اهل اسلام اور بجاگت سپارند بهم حال چون کلاه خسروی بر سر نهاده
بچتر و اساسه سلطنت فایز گشت مدت بخت سال در کمال استقلال بر وجه حسن کامرانی کرده راه ناکریر عالم
پیشگوت و پسرش شرف اسلام در یافته بخت فرماندهی جلوس فرمود

ذکر حکومت جنمیل ولد کانس المناط بسطان جلال الدین

جنمیل بعد از فوت پدر اعیان دارکان در کاه ران خراباخته گشت نزد من حقیقت ملت احمدی ظاهر شده و مرا
ازین امر کزیری نیست پس اگر شمارا قبول کرده بحرافت بشایبی من کیند قدم برین تخت جلیل القدر می نهم و کون
برادر کو چک با سلطنت برداشته مرا مزدور دارید جمیع اهل صل و عقد متفق شده گفتند مانابع پادشایم

جلال الدین ولد اجمه کانس

۵۷۹

تغایم

در امور دنیوی بمذہب و دین کاری نیست جنم علی و فضلی لکن تیرا علییدہ کلمہ شہادت گفت و خود سلطان
جلال الدین خطاب دادہ قدم بر تخت حکومت نهادہ لوازم داد و مدد پیشگرفتہ نوشیروان عهد کشت و بعد از آنکہ
مدت ہفدہ سال و چند ماہ در ہنایت استقلال در ہنگاہ و لکنوتی پادشاهی کردہ بود در سنہ ثانی عشر و
ثمانیہ نقد جان شیرین بخازن بہشت برین سپرد و فرزندش احمد سلطان زمام فرماندہی بدست آورد

۸۱۳

ذکر سلطنت سلطان احمد بن جلال الدین

چون امر ناگزیر سلطان جلال الدین را دریافت امر اسپر اورا شاه احمد شاه خطاب دادہ جانشین پدر حسند
واد نیز پیروی پدر ہرزگوار نمودہ ہداد و دہش کوشیدہ ملائق بسیار را غریق انعام و احسان کرد آیند
آخر در سنہ ثلاثین و ثمانیہ از تقیہات جسمانی خلاصی جست مدت شایہ او شانزودہ سال بود

۸۳۰

ذکر خروج ناصر الدین غلام پورث ملک

چون تخت سلطنت از جلوس شاه احمد شاه بن جلال الدین شاہ خالی ماند ناصر الدین نام غلام او از روی
جرات قدم بر تخت شایہ نهادہ رایات کفران برافراستہ دستیصال صاحب زادگان کہ وارث ملک
بودند از خود بتقصیر راضی شد و حشران دنیا و آخرت نصیب وی کشتہ بعد از ہفت روز و بقولی نیم روز دست
امرای سلاطین ہبیکرہ بقتل رسید و ناصر شاہ کہ از اولاد سلطان شمس الدین ہبیکرہ بود بر مسند پادشاہ و جواد
بر تخت حکومت مشغول گشت

ذکر سلطنت سلطان ناصر الدین شاہ ہبیکرہ

از غایب و عجایب رود کار است کہ بعد از انقراض سلطنت سلاطین ہبیکرہ بچیزین سال گذشتہ بارہ بیکرود
گذشتہ با اولاد خاندان قدیم رجعت نماید و قبایکہ بادبار مبدل شدہ باشد باز چای اسباب بر آن خانوادہ ساجد
ناصر شاہ کہ در میان روسنای اقلیت مسکن جنتہ نجات و ذراعت مشغول بود و صاحب کمان سلطنت بر

تاریخ فرشته

مقاله پنجم

خود داشت بمیان اخلاص بر تبه جهان بانی رسیده پادشاهی هالجه کردید با اخلاق حسنه و صفات نخبه انصاف
 داشت خلاق درگاه مهنه کرده که در عهد راه کانس و جلال الدین و احمد با طرف و انک من
 پراکنده شده بودند خبر جلوس او شنیده روی بدر کاشش آوردند و در اندک مدت جمعیت بهم رسیده
 و ضعیف و شریف مملکت از سلوک هموار آن پادشاه خوشدل و خوشوقت گشتند و بنا بر آنکه
 سلاطین شرقی میان سلاطین پورپی و دهللی حایل شده بودند مدت سی و دو سال بفرانج خاطر دلی ترا
 روزگار سلطنت گذرانید و در سنه اثنی و ستین و ثمانیا به از تقییدات جفائی و ارسته بر و عاقبت پیوسته

۸۶۳

گفتار در سلطنت بارکشاہ بن ناصر شاہ

چون ناصر شاه وفات یافت امرا و بزرگان اندیار شاه بارکشاہ را بر سریر ایالت اجلاس نمودند و در زمان
 او سپاهیان و سکه شہر آسوده حال بودند و او ادالین پادشاه ہند است کہ در مقام تربیت غلامان حبشی شدہ
 ایسا ترا بزرگ کردانید و قریب ہشت ہزار حبشی بہ ہم رسانیدہ خدمات بزرگ مثل وکالت و وزارت و
 امارت و غیرہ با ایشان رجوع فرمود و سلاطین کجرات دو کون نیز تقلید کرده در عفت و احتساب را انظار
 کوشیدند و بارکشاہ ہفتم سال عمر شریف را بدولت و اقبال گذرانیدہ در سنہ شصت و سبعین و ثمانیا بہ از خرابہ دنیا

۸۶۹

بموردہ بعضی خواہیدم ذکر حکومت یوسف شاہ ولد بارکشاہ

چون پدرش بارکشاہ بناچار عالم گذرانو بدو کرد و یوسف شاہ فاضل تحت و کلاہ کردیدہ شیوہ عدل و داد
 مرعیداشت پادشاهی بود بعلم و فضل و کار دانی ارستہ و در امر معروف و نہی منکر مبالغہ میفرمود و در عهد
 پیکس را پارا بنود کہ علانیہ شراب خورد و از حکم او تجاوز نماید صدور عطا را بعد چند روز یکبار بجنور طلبیدہ میگفت
 شما در عفت شرعی جانب کسی را مرعی ندانید و کہ میان ما دشمنان صغای نخواہد ماند و از ار بلخ خواہ ہم کرد
 و چون خود نیز از علم ہرہ داشت بسیاری از مصالحت را کہ قصات عاجز میشدند بنفس نفس خود متوجہ شد

مخبر

یوسف شاہ بن بار بکشاہ

مفروع جیساخت و منہج و ثنائین و ثنائیہ طومار زندگانی او در نوردین شدہ قدم در عالم قناریہ ۸۸۷ ہجرت مقالہ ہجرت
مدت جہان بینی او ہفت سال و ششماہ بود

ذکر ایالت یافتن سکندر شاہ و معزول شدن بعد دو ماہ

بعد از فوت شاہ یوسف شاہ امر او در راہی تعلق نظر شاہ سکندر را بر سیر جہان بینی اجلاس نمود چون
استحقاق میں امر خطیر مذاشت اورا معزول کردانیدہ شاہ فتح شاہ را بہر داری برداشتند

کفتار در بیان حکومت فتح شاہ

کوید فتح شاہ عالم دودا بود رسوم ملوک و سلاطین پیشگرفتہ ہر یک از امر آفرانہ حالت و منزلت لواری
فرمود و خواجہ سرایان و غلامان حبشی کہ در زمان بار بکشاہ و یوسفشاہ مجتمع شدہ بغایت اعتبار رسیدہ
بودند و زیادہ از تصور پی استدالی نمودند نیاز نہ عمل نواختہ با اصلاح آورد و در انوقت بہ بلاد بنگالہ رسم
چنین بود کہ ہر شب چہزار پاکت بنوبت پرہ میداشتند و علی الصبح بادشاہ بر تخت برآمدہ سلام
انجامت میکردت و در خدمت میداوانگاہ جماعتی دیگر حاضر میشدند انعرض خواجہ سرایان کہ مدتہا بہر خود
بودند پریشان کشتہ نزد خواجہ سرای کہ موسوم سلطان شہزادہ بنگالی بود و مردم نوبتی بالتام حوالہ او بودند و کلید
مخالت تیر در دست او بود و آثار صاحب داعی ازو ظاہر میشد رفتہ اورا تکلیف سلطنت نمودند قضا
مدانندت خانجہان خواجہ سرای وزیر ملک انذیل حبشی امیر الامرا با خلاصہ شکر برفع رایان
نامزد کشتند و سلطان شہزادہ فرجیہ یافتہ بیاری خواجہ سرایان و پایگان نوبتی فتحشاہ را در دست
قبل آوردہ علی الصبح خود بر تخت برآمدہ سلام پایگان گرفت مدت حکومت فتح شاہ ہفت

۸۹۰

سال و بیجاہ بود ذکر حکومت سلطان بار بکشاہ

تاریخ فرشته

چون خواجه سزای بد فوات صاحب خود را گشته نام شایسته بر خود نهاده بر جا که خواجه سزای بود ترو او فرستاد
آمد مردم دون دلپست همت بمال فریفته برگرد خود جمع کرد تا روز بروز شوکت او افزود عاقبت در نگر و رخ
امرای صاحب جمعیت شد و سر و سر کرده ایشان ملک اندیل حبشی که در سرحد بود بر سینهی مطلع شده در
اندیشه آن شد که بچه طریق خود را بجای تخت رسانیده کارش بکفایت رساند و آن ائمه خواجه سزای
گرفته را بنحاطر رسید که او را طلبداشته بجد و تدبیر میقتد کرد و اند پس فرمان طلب صادر فرمود ملک
اندیل حبشی آنرا لطیفه غیبی دانسته با جمعیت خوب بجنور آمد و چون با احتیاط تمام بدر بار آمد و شد می نمود
خواجه سزای در رخ او عاجز گشته روزی مجلسی ترتیب داده بزیب و زینت آراسته بود و ده هزار کس
در اطراف و جوانب او در دارالاماره که در کمال وسعت بود جمع گشته مجلس در کمال شوکت و شان ترتیب یافته بود
تخت ملک اندیل را پیش خوانده القات بسیار فرمود و گفت من سلطان را با جمعی دیگر گشتم و بر تخت
نشستم تو چه میگوئی ملک اندیل این مصرع خواند مصرع بر پر او نهند و کند شیرین بود سلطان شاد
را خوش آمده فی القور غلقت و کمر خنجر مرصع و حسب اسب و فیل لایق با و بجشید و مصحف اقدس در میان
آوده گفت قسم یاد کن که بمن آسیبی نرسانی ملک اندیل حبشی قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشی مضرت
نرسانم و بنا بر آنکه جمع مردم از آن خواجه سزای خونین دل بودند و ملک اندیل حبشی نیز در انتقام خون ولی نعمت خود
بجد بود در بانرا با خود متفق ساخته فرصت میجست تا آنکه بشی انکار نعمت شرابجو زده بر تخت خفته بود ملک
اندیل حبشی بر همنوی در بانان بقصد قتل او بجرم سرافند و چون او را بر تخت خفته یافت قسم یادش آمده
در اندیشه کردید در آن ائمه آن اجل رسیده که آفتاب عمر و اقبالش بسرحد زوال رسیده بود غلطیده از تخت بریزا
ملک اندیل آنرا اثر قوت طالع خویش دانسته بود چست و چالاکت برود شمشیر انداخت شمشیر کار کرد نیامده شاه
بارکات همیار شده خود را در مقابل شمشیر برهنه دیده با ملک اندیل حبشی در آویخت و چون قوی و عظیم الجثه بود
ملک اندیل حبشی را در کشتی میذاخت و بر زبر او نشست ملک اندیل حبشی سوی سر او را بدست محکم گرفته بود و غلظت
و بغیر نشان ترک که بیرون مجره ایستاده بود فریاد کرد که خود را بمن برسان بغیر نشان ترک با جمعی از حبشیان

بارکبت شاه

مقاله

فی الفور بدرون آمد و ملک انڈیل را بزیر دیده در انداختن تیغ منالم کردید چه در انسانی تلاش و گرفتن یکدیگر شمشیر از دست و پا در آمد و خاموش شده هوا بهم بس تارکیت بود ملک انڈیل جشی فریاد برآورد که من موچی سخته بدست دارم و او را حسندان بدن عریض و مینا جیم است که پیر من شده است و بیخ از کدازه بخوابد گشت و اگر کدازه شود و من رسد رسیده باشد من و کسی هزار مثل من در قصاص خون صاحب و ولی نعمت اگر تلف شود هنوز اندک است نیز شخان آهسته حسند زخم بر پشت بارکبت شاه زد و او خود را برکت انداخت ملک انڈیل برخواست با اتفاق نیز شخان و جشیان بیرون آمد و تو اچی باشی جشی که بیرون ایستاده بود از ایشان پرسید که چه کردید گفتند کار نمک بگرام را با بجام رسانیدیم تو اچی باشی جشی بخوابد شاه بارکبت شاه رفته حسدیغ روشن کرد و بارکبت شاه خیال ملک انڈیل کرده هنوز که حسدیغ روشن نشده بود از خوف جان بجزن کربخت تو اچی باشی جشی چون متوجه آنجنون شده بدرون رفت بارکبت شاه باز خود را برکت انداخت و او فریاد برداشت که خدا صاحب ما را بپلاک کردند و شایر اباد فنا دادند بارکبت شاه او را از خیر خوانان و صدیقان تصور کرده آواز برآورد که ای فلان خاموش باش که من در جهنم و از ملک انڈیل جشی پرسید که کجاست تو اچی باشی گفت او بجان آمد شایر اقبال رسانیده است بخاطر جمع بنانه خود رفت بارکبت شاه باو گفت که بیرون رفته فلان و فلان امر را جمع کرده بروتین کن که ملک انڈیل جشی را کشته سرش بیاورند و در واز مارا تپیا و کان نوبتی سپرد بگو که مسلح شده شایر باشند تو اچی گفت بسرو چشم اینک رفتم که علاج بر اصل کنم و بیرون آمده احوال را آهسته بگویند ملک انڈیل جشی گفت ملک انڈیل جشی با اتفاق تو اچی باز با بدرون آمده بزخم خنجر کار او را با تمام رسانید و در همان محزن گذاشته در شراب مقل ساخت و بیرون شده کس نطلب غایبمان وزیر فرستاد و بعد از آنکه او حاضر شده در تعیین شاه نوازم کنگا شیس بجا آوردند و چون از فتح شاه جز طفل دو ساله نمانده بود در اندیشه شدند که او قابل شایر نیست چگونه او را بر تخت نشاند پس با اتفاق علی الصبح بجانه زن فتحشاه رفتند و داستان شب را بعرض رسانیدند گفتند که پسر تو طفل است بیکی باید سپرد که تا کلان شدن او مہانت شایر را ممتشی میاخته باشد مادرش خرد و چون بر سر ایشان آگاه شد دانست که چه میگویند

جو اباد کہ من باخذ احمد کرده ام کہ بر کس قاتل شاه فقہار را بکشد شاہی پروازانی دارم ملک انڈیل حبشی در آغاز قبول اینہی نموده چون حبسج امروز مجلس حاضر شدہ با اتفاق تکلیف نمودند ملک انڈیل حبشی با برپایہ تخت نشا خود را فیروز شاہ خواند مدت طغیان شاہ بار بکشاہ بقولی ہشت ماہ و بقولی دو ماہ و نیم بود و بعد از واقعہ بار بکشاہ سالی چہند این رسم بنگانہ بود کہ بر کہ کشندہ حاکم خود را بکشد و اقتدر فرست یا بد کہ بجای او بر تخت نشیند ہمہ مردم مطیع و فرمان بردار او باشند و معارض احوال او نشوند

ذکر حکومت ملک انڈیل حبشی المناطی بفیروز شاہ

فیروز شاہ کہ بر تخت بنگانہ متمکن گشتہ بہار الملکت کور رفت و در بخاطرین معدت واحسان پیشکرتہ خلایق را در معدن دامان نگاہداشت و در ایام امیری چون از وی کارهای بزرگ بظہور رسیدہ بود سپاہ و رعیت پیرامون سرکشی گشتہ مدت سه سال در کمال استقلال شاہی کرد و نگاہ چنانچہ رسم و عادت ہجرت مرعیں شدہ در سنج و تعین و تالیہ چسراغ حیانتش منظمی گشت

ذکر شاہی محمود شاہ بن فیروز شاہ و مال حال او

چون فیروز شاہ در گذشت امر او وزرا پسر بزرگ او سلطان محمود شاہ را بر سر سلطانی اجلاس دادند و جہتشان نام غلام حبشی متکفل امور ملک و مال شدہ از شاہی بجز نامی بر شاہ محمود شاہ نگہداشت و بچشم دیگر کہ او شنیدی بدر دیوانہ میگفتند ازین اوضاع قبالت آمدہ جہتشانرا بکشت و خود مقصدی مہمات دولت شدہ بعد از چہند گاہ با اتفاق سردار پایکان وقت شب سلطان محمود را نیز قبطل رسانیدہ علی اعتبار جنت بر آمد و تجویز امرای در گاہ کہ با دہسوزبان بودند خود مظفر شاہ نامیدہ حاکم انماکت شد مدت سلطنت سلطان محمود یکسال و در تاریخ حاجی محمود متداری مسطور است کہ سلطان محمود شاہ پسر فقہشاہ است و جہتشان غلام شاہ بار بکشاہ بکلم شاہ فیروز شاہ اورا رعیت میکرد و بعد از فوت شاہ فیروز شاہ

محمود شاه بن سیروره

۵۸۵

سلطان محمود در بر تخت نشاندن چون شش سال بر آن بگذشت جشنان را بهوس شاهی شد و سیدی بد
دیوانه جشنها تراکشته چنانکه گذشت شاه شد

ذکر سلطنت سیدی بدر حبشی النخاطب بمظفر شاه

مظفر شاه حبشی پادشاهی بود سفاک و بی باک از علما و اصحاب و اشراف ملک را که از شاهی او راضی نبود
بقتل آورد و رایان کفره را که بخدمت شایان بنکاله کر بسته بودند لشکر کشید بقتل رسانید و سید شریف
کی را بمنصب وزارت سرفراز ساخته صاحب اختیار ملک و مال گردانید و بر اینهمه او موجب سواره
و پیاده را کم کرده در تعمیر خزانه کوشیده عالی را از خود مستقر کرده کار بجای انجامید که بسیاری از
امرای کسب از او برگشته خروج کردند سلطان مظفر شاه با پنجاه حبشی و سه هزار افغان و بنگالی در
قلعه متحصن شد بقولی چهار روزه بقولی چهار ماه میان مردم درونی و بیرونی جنگ واقع شد هر روز جمعی کشته
میرسید و هرگز گرفته پیش سلطان مظفر می آوردند از کمال قهر و غضب شمشیر کشیده بدست خود میکشت
چنانکه عدد قتلان او چهار هزار رسیده و در روز آخر شاه مظفر شاه با جمعیت از شهر برآمده با امرا کهگی
از آنها شریف کی بود مصافحه از طرفین بیست هزار کشته شدند مظفر شاه با بسیاری از امرا و مقربا
و مخصوصا معرض تیغ یدرین کرده بند و بیروایت حاجی محمد قد ناری در آن ایام من اوله الی آخره در جمع معاصر
صد و بیست هزار نفس از مسلمان و کافر بجا آمد تا فاش شده و سید شریف کی سلطنت رسیده اعلام جهانانی
اعراض است اما در تاریخ نظام الدین مرقوم گردیده که چون طبایع مردم از مظفر شاه نفرت گرفت سید شریف کی
این معنی را فهمیده بر آینه سوار دو پایگان را بخود بار و موافق ساخته شبی با سیزده نفر با ملک بجوم سوار شده
شاه مظفر را بقتل آورده علی الصبح بر تخت نشسته خود را سلطان علاء الدین نامیده بکار ملک و حاکم
و مدت سلطنت مظفر شاه سه سال و پنج ماه بود

ذکر سلطنت شریف کی المشهور سلطان علاء الدین

تاریخ غرضی

حق سبحان و تعالی بسراورد خلابین رسید و او را در سنه ۱۰۸۷ هجری قمری در کابل از طایفه اراکین
 معلوم نشد که با جل طبعی که داشت با کسی قصد او کرد و بیت از خرج ضعیف آنچه نیش تمناذ غیر
 عمر و نذ کانشش مانند بهر تقدیر بعد از ضعیب شاه سلطان محمود بنگالی که یکی از امرای او بود بران مملکت استیلا یافت
 و شیر شاه افغان سور که در آنجا پادشاه دلی شد در بهان زودی لشکر برد کشیده او را رنجی از معرکه خود گرفتند
 سلطان محمود که بخانه پناه به بایون پادشاه بر دو پایون پادشاه در تنه خمس دار بعین و شعایه مملکت بنگاله
 بدو تفریق شیر شاه بر آورده در بلده کور خطبه بنام خود خوانده آنرا جنبت آید نام نهاد و لیکت دوام و ثبات
 پیدا نگرد و انملکت بنصرف شیر شاه درآمد و محمد خان افغان که از امرای سلیم شاه بود از جانب او حاکم
 اند پادگشت و چون محمد خان فوت شد سپهش با سلیم شاه علم مخالفت افزاشت و خود را سلطان بهادر
 خطاب داده صاحب خطبه و شکست

و ذکر سلطنت سلیم خان المخاطب بسلطان بهادر شاه

چند روز بمکه نوبت اعلام حکومت افزاشت لیکت با ویز نامه سلیمان کرانی افغان که او نیز از امرای
 سلیم شاه بود بحکومت بنگاله اختصا صر یافت

و ذکر حکومت سلیمان کرانی افغان

بعد از فوت سلیم شاه با استقلال حاکم بنگاله و بهار شده ولایت او رسیده را نیز بنصرف آورد و هر چند خطبه بنام
 خود میخواند اما خود را حضرت اعلی میکفت و بحسب ظاهر با جلال الدین محمد اکبر پادشاه طایبت نموده کا بهنگ
 سخت و پدایا میفرستاد و بعد از آنکه قریب بسیت و پنج سال حکومت بنگاله نموده در سنه احدی در مائین

و ذکر حکومت بایزید افغان بن سلیمان

بعد از پدر بر مسند حکومت جلوس نموده بعد از یکماه با نونامی که سپهرت بنام بود قصد بایزید کرد و در
 دیوانخانه او را منتقل آورد و خود نیز بجا گذاشته شد و برادر که پکش داد و خان با نشین برادر شد

و ذکر

ذکر حکومت داود خان افغان بن سلیمان افغان

بعد از برادر ولایت بنکاله در تصرف آورده فتنه و فساد را مندرج ساخت و خطبه و سکه انملاک بنام خود خواند و بواسطه مشرب مدام و مصاحبت او باش جوانی ممالک اکبر پادشاه مزاحمت رسانید و منعم خان الحاکم بجانخانان حاکم جوپور حکم اکبر پادشاه متوجه تادیب داود خان افغان شده و پیشتر از خود بعضی از ارباب مغل را نامزد کرد داود خان لودی نام اخصا از مقابل ایشان کسبیل فرمود و طرفین بیکدیگر نزدیک شدند و چند روز او مردی و مردی دادند آخرلا مرهرو لشکر صلح کرده بجای خود مراجعت نمودند و اکبر پادشاه دیگر باره در باب تسخیر قرمان بنام خانخانان صادر فرمود در آنوقت چون میان داود خان و لودی خان که از امرای بزرگ افغانان بود نزاعی واقع بود بجانخانان ابواب ملائمت مفتوح داشته نسبت پادشاه طریق اطاعت پیش نهاد خود ساخت داود خان از شنیدن این خبر مضطرب گشته بلو و بجان کتابات عجز آمیز نوشت و بار دیگر بجزد متفق ساخته پیش خود برد ولیکن خلاف مروت کرده لودی خانرا که بصفت سپاهت و تدبیر اقصاف داشت بگشت و در آب سون سر راه بر لشکر اکبر پادشاه گرفت و در جایی که آب سون بکنک طغی میشد بر روی دریا جنگ شد و افغانان منظم گشته چند کشتی از ایشان بدست سپاه مغل درآمد و منعم خان الحاکم بجانخانان لود را بکند گشته متوجه قنیه شد و آن قلعه را که داود خان در محضن شده بود محاصره کرده در جنگ انداخته و آن شاه اکبر پادشاه نیز با آنها آمده داود خان افغان بجانب بنکاله گریخت و قلعه قنیه و حاجی پور مفتوح گشت و چهار صد قبیل داود خان بدست بهادران مغل افتاده منعم خان متوجه بنکاله شد چون بگری رسید داود خان بیطاعت شده بجانب او دلیسه گریخت و بعضی امرای اکبری که با دلیسه رفته بودند از پسر داود خان که جنید خان نام داشت شکست یافتند منعم خان بر زمین آگاه شده خوب جانب او دلیسه رفت و داود خان افغان با استقبال آمده چون معارفت اتفاق افتاد برود لشکر قنیه صنوف جنگ جنک حیلیم روی داد و لشکر افغانان منظم گشته داود خان افغان در پای قلعه کنار گنگنه بود بنا

تاریخ قزوین

مغایم

برده چون چاره نداشت اسل و عیار را در قلعه گذاشته بقصد جنگ برگشت اما آخر منعمان صلح نموده با او مطلقا
 کرد منعم خان ولایت اودیه و گنگ و بنارس را با او گذاشته باقی ممالک را مستقر شد و چون منعم خان
 بسرای آخوت خسرامید جلال الدین محمد اکبر پادشاه غانجهان ترکان را بکومت بنکاله سر فرزند کرد اینده
 چون داود خان افغان بعد از فوت منعم خان بلاد بنکاله را از دست امرای اکبری بر آورده بود در سنه ۱۰۸۳
 و ثمانین و شصت و پنج با لشکر عظیم در آن محل که مابین کربنی و تانده است مقابل غانجهان ترکان شد و بعد از
 معذب و دستگیر شده در معرکه تقبل رسید و سپه او جنبه غان زخمی اگر چه از معرکه بدر رفت لیکن در همان
 دو سه روز بعد از دیگر شتافت و ممالک بنکاله و اودیه مع شهر گنگ و بنارس با تمام بسی غانجهان ترکان
 داخل دیوان اکبری گردیده دولت شاهان پورنی خست تمام پذیرفت و امرای افغان مثل حسین خان
 و کاله بسار و غیره که در جاهای سخت در آمده بودند برور ایام از استیلائی لشکر منقل متاصل شده بعضی با
 ممالک بنکاله در جنگها خسریه زد و بعد از فوت جلال الدین محمد اکبر پادشاه عثمان خان نام افغانی از اجماعت
 خروج کرده قریب بیست هزار افغان سر بهم آورد و خطبه آن نوحی بنام خود کرده بعضی از ولایت نور الدین محمد
 جهانگیر پادشاه را مزاحمت رسانید و اسلا عثمان دلد شیخ بدر الدین فخری حاکم بنکاله بدخ او مامور شد
 تا بدین تاریخ که ثمان و عشر و الف است انعامه مغرب و غ مکرر بدیده

۹۸۳

۱۰۱۸

ذکر حکومت پادشاهان شرقی

چنانکه گذشت کسانی که در جوینور و تربت حکومت کرده اند ایشانرا مورخین دانش کزین پادشاهان شرقی

بیان حکومت سلطان الشرق خواجه جهان

از تاریخ مبارک شاهی استفاد می کرد که محمد شاه سپه کوچک شاه فیروز شاه ملک سرود خواجه سرای را
 وزارت داد و بختاسب خواجه جهان بنواخت و چون پادشاهی بیاد شاه ناصر الدین محمود شاه بنیره فیروز شاه رسید

ملک

حکومت خواجه جهان

۵۹۱

ملک سرور الخا طب خواجه جهان را در شهر جامی الاولی سنه ست و سبعین و سبعمایه ملک الشرق خطاباً ۷۷۶ مقاله هفتم
 ولایت جوینور و بهار و تربت باو داده او ان ممالک را چنانکه باید و شاید بجنط در آورده رایان انحدود را
 مطیع ساخت و حصانهای که کافران از تصرف مسلمان بر آورده خراب و ویران کرده بودند مستخلص ساخت
 و از سر نو تعمیر کرده بردان کاری سپرده ملک را آبادان گردانید و چون پادشاه ناصر الدین محمود را شوکت
 نامذ خود را سلطان الشرق خوانده متردان پرکنه کولی و اناوه و بسریج و کنبیل را کوشال داده از جانب
 تا پرکنه کولی و دابری و از جانب دیگر تا بهار و تربت نیز سرکشان را کوشال داده بوعی که پادشاهان پور
 یعنی حاکمان لکنوتی و شکال باری طریق ولایت مسلوک داشته فیل و تحف و هدایای که برای پادشاهان
 دہلی میفرستادند نزد او مرسله امته و چون کار او بالا گرفت ملک در مقام تعاصب و تخاصم شد
 در سنه ثانی و ثمانمایه از تحت پتخت اسس کشیده مدت سلطنت او شش سال و چپند ماه بود

۸۰۶

ذکر سلطنت سلطان مبارک شاه شرقی

سلطان الشرق خواجه جهان چپند سال سلطنت کرد و اراده داشت که خطبه و سکه بنام خود کرده بطریق شاهان
 پودی چتر بر سر گیرد لیکن اجل امانش نداده این آرزو نجاگت برد و پسر خوانده اسس ملک قرضل بجای او نشست
 و عرصه جوینور و دیگر بلاد پتخت تصرف و قبضه اختیار خود در آورد و مقارن این حال چون امر حکومت پیش
 بیش منتقل شده کار فرمانروایی آنها یکباره از نظام افتاد با اتفاق اشرف و سرداران خود را شاه مبارک شاه
 خطاب داده بر سر جہانبانی برآمد و امشب الخان که وکیل مطلق الخان سلطان محمود حاکم دہلی بود
 از شنیدن خبر استیلائی شاه مبارک شاه شرقی و دعوی شاهی در قهر شده در سنه ثلث و ثمانمایه بقصد
 استیصال او لشکر کشید و چون بفتح آمد شاه مبارک شاه شرقی با جمعیت عظیم از افغان و منل و تاجک و دیگر
 به استقبال شتافت و در طرف کنالاب کنگت پرود لشکر فرود آمده از عکس خمیر و خرگاه سطح آب مانده
 و نس و قریح رنگین ساختند و چون آب در میان حایل بود مدت دو ماه پرود لشکر برابر هم نشسته بچنگام

۸۰۳

تاریخ فرشته

پای جرات و مردانگی در میان نمی نهادند و آخر جانین به تنگ آمده بی مجادله و محاربه برکدام بجا و مقام خود شتافتند و بعد از آنکه شاه مبارکشاه شرقی بجزیره رسید شنیدند که سلطان محمود از مالوه برگشته بدی آمد و اقبال خان او را برداشته باز متوجه تنجیر جوینور است شاه مبارکشاه شرقی در تنجیر لشکر ویران سفر بود که دشمن اجل قوی تر شده بود و او را آورد و ملک وجودش را در آنسال که اربع و ثمانماه باشد برهم زدند

جهاندارخی اوکیسان چندماه بود ذکر سلطنت شاه ابراهیم شرقی

بکم آفریننده انس و جان چون شاه مبارکشاه بعالم بیروال شتافت و برادر کثیر او خطاب شاه ابراهیم شرقی یافتی یافته برادر نکت فرمانروایی جوینور فرمود اما شاهی بود مقصد بعقل و دانست و تدبیر و مصروفی فضیلتی ممالک هندوستان و در آنستند ان ایران و توران که از آستوب جهان پریشان خاطر بود و مذبحه الامان جوینور آمده در مسد امن و امان غنودند و از خوان احسان او و آنها برداشته بنام نامی او چنانچه بزبان قلم خوابه آمد چندین کتب در سبایل پر داشتند امر او زواری صاحب عقل و کجاست و شجاعت در دو تقاضا اوج جمع شده مثل درگاه سلاطین ایران را بچین کردید **بیت** جهان نشین تا جهان نشین
چو او مرزبانی نیاید پدید در غرّه ایام شاهی او اقبالخان پادشاه محمود در بطور برادر شتافته بقصد تنجیر جوینور
آمد و سلطان ابراهیم شرقی با شکر مسند رزم و پیکار تا کنار آب کنکت با استقبال شتافته چندگاه در مقابل هم نشستند و چون اقبالخان همتا کلی و مالی اصلاح برای دروایت سلطان محمود جمع می نمود سلطان
به بهانه شکار از اردوی خود برآمده بی آنکه مقدمه پادشاه ابراهیم شرقی در میان هند خود را باور سانسید که
او حق نکت و صاحبی را منظور داشته او را پادشاهی برود و یا کو ملک او نموده و فتح اقبالخان نماید قضا
چون سلطان ابراهیم شرقی لذت شاهی یافته بود و شاهی او نیز هنوز استقام پیدا نکرده و بیچکت از آن
دور او در غفلت نیاید بلکه در لوازم پریش و دلجویی چندان نهادن و تساهل در زید که سلطان محمود
آمدن خود پشیمان شده و تنجیر بجانب قنوج رفت و مالک قنوج را که دست نشاند سلطان ابراهیم شرقی

سلطان ابراهیم شرقی

۵۹۳

مختصر

بود و او را امیرزاده بیرو میگفتند بجزیر و قهر بیرون کرده آن بلده را متصرف شد سلطان ابراهیم شرقی و اقبالخان چون دیدند که پادشاه محمود شاه بآن مملکت قناعت کرده است هر آینه قنوج را با داددانی داشته هر کدام بجزیر حکومت خود شتافتند و در بعضی تواریخ مسطور است که رفتن سلطان محمود پیش مبارکشاه شرقی بوده و

چون در همان چند کاه شاه مبارکشاه شرقی و ولایت حیات سپرده شاه ابراهیم شرقی بشاهی رسید و الله اعلم بالصواب و در سنه ثمان و ثمانمایه چنانکه در ضمن واقعات پادشاهان دلی نوشته شد چون

۸۰۸

اقبالخان کشته شد و پادشاه محمود بدلی رفت شاه ابراهیم شرقی فرجه دیده در سنه

۸۰۹

قنوج و ثمانمایه عازم تسخیر قنوج گشت و پادشاه محمود شاه با لشکر دلی بجنک شاه ابراهیم شرقی روان گردید و هر دو لشکر بطریق اول باز در کنار آب کنک برابر یکدیگر نزول نمودند و بعد از چند روز جنگ ناکرده یکی بچونپوره و دیگری بدلی مراجعت نمودند و چون سلطان محمود شاه بدلی رسیده امرار در نخت جاگیر

فرمود و شاه ابراهیم شرقی باز آمده قنوج را محاصره کرد و بعد از چهار ماه چون از دلی کوکب رسید ملک

محمود ترمینی حاکم قنوج امان خواسته قلعه را تسلیم شاه ابراهیم شرقی نمود و او بر سادات در آنجا بسر برده در ماه

۸۱۰

جمادی الاولی سنه عشر و ثمانمایه بقصد تسخیر دلی روان شد و بنا بر آنکه شاه عاقل و عالی همت و بخشنده بود بسیار

از امرای کسب اردلی مانند تاتارخان و لد سارنگخان و ملکان غلام اقبالخان و غیره بوی پیوستند و سلطان

ابراهیم شرقی قوت و استظهار تمام گرفته متوجه سنبل شد و اسد خان لودی شهر سنبل را گذاشته گز

پس شاه ابراهیم شرقی سنبل را تاتارخان سپرده پیشتر شد و چون کنار آب رسید میخواست که عبور نماید

ناگاه منبیهان خبر آوردند که مظفر شاه کجراتی سلطان هوشنگ و دامه جنک اسیر ساخته مالوه را تسخیر کرد

و حال بمده محمود شاه می آید و روایتی آنکه داعیه گرفتن چونپوره وارو سلطان ابراهیم شرقی از استماع

فتح غنیمت نموده بچونپور رفت و محمود شاه از دلی برآمده خطه سنبل را متخلص ساخت و تاتارخان کزنج

۸۱۵

هژده شاه ابراهیم شرقی آمد و شاه در ترتیب خیل و حشم شده در سنه ست و عشر و ثمانمایه بار و بجزیر

بقصد تسخیر دلی از دارالملک خود روان شد و بعد از کونج چند از راه برگشته به دارالعلم چونپور آمد و صحبت علی

تاریخ فرشته

مقاله هفتم

و مشایخ و تعمیر ولایت و کثیر زراعت مشغول شده سالها هیچ طرف سواری نفرمود و مردم از اطراف
 و کثافت هندوستان که مشغول از خلل شده بود روی بچونپور آورده هر یک فراخور مرتبت و حالت
 نوازش می یافتند و از خادم و مشایخ و علما و سادات و نویسندگان از هر حیثیت بجای رسید که چون پور
 دہلی نانی میگفتند و کوچک و بزرگ اند یار و جو و شاه ابراهیم شاه شرقی را از جمله مستنمات شمرده و در
 روزه حیات را بفضیلت و انبساط مسی که زانیند از شاه گرفته تا کذا بالتمام خوشوقت بودند خون و اندوه
 از اند یار بار بسته بود و در سنه امدی و ثلاثین و ثمانمایه محمد خان حاکم میوات نزد سلطان ابراهیم رفته چند
 و سوسه نمود که شاه را بقصد فتح بیان بد اطرف برود و مبارکشاه پادشاه دہلی بجزم ممانعت روانه شده در راه
 بیان بیکدیگر رسیدند و در چهار کوهی بیکدیگر خندق کنده محکم شدند و بیست و دو روز از طرفین طولیانی
 آمد جنگها میکردند و در جنگ سلطانی بچکدام جرات می نمودند آخر الامر سلطان ابراهیم شرقی در میان
 خندق بیرون آمد صف جنگ بیاراست و مبارکشاه نیز علاج شده میدان شتافت و از صبح تا شام
 جنگ کرده بغابی از یکدیگر جدا شدند و روز دیگر کرک آشتی کرده سلطان ابراهیم بچونپور و مبارکشاه بدہلی
 مراجعت نمودند و در سنه سب و ثلاثین و ثمانمایه سلطان ابراهیم شرقی با استعداد تمام رفته و اعبه تسخیر
 کالی نمود در اشای راه خبر رسید که سلطان بوشنگ غوری نیز عنایت تسخیر کالی دارد و چون هر دو فرما
 قریب بیکدیگر رسیدند و کار جنگ با امروز و فردا رسید منہیان خبر آوردند که پادشاه مبارکشاه بن خضر خان
 از دہلی شکر فراهم آورده عازم تسخیر چونپور است سلطان ابراهیم شرقی عمان اختیار از دست داده
 بچونپور راجی شد و سلطان بوشنگ بی تراع کالی را که در تصرف پسر عبدالقادر الموسوم بقادر شاه نوکر
 پادشاه مبارکشاه بچونپور آورده در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه مزاج شیرین و عنصر لطیف شاه ابراهیم
 شاه شرقی از چشم زخم زمانه از طریق استقامت و اعتدال اخلاف جبه روح پاک آن شاه عالم پنا
 به بهشت برین واصل شد پس از بنواقع جانسوز مردم چونپور بجزانشسته جامه ماتم در بر کردند و زن و مرد
 بر جنازه او حاضر شدند از فونم و فریاد اثر روزگار ستا خیزیدید آمد طبیعت در بیج آن شهنشاه

۸۳۱

۸۳۶

۸۳۶

برایم شاهی شرقی

۵۹۵

مکان مختصم

ساجقان جم تاج بخش ممالک ستان دریغ اکر دیکر نیاروزین بصدت سرن شاهی بان داد و دین سلاح و پناه بلاد و عباد مدت سلطنت او چهل سال و چپند ماه بود و بروایت حاجی محمد قندمار

۸۱۰

در سنه اربعین و ثمانیای فوت شد و برین تقصیر مدت پادشاهی اوس و بیست سال خواهد بود از جمله فضلاء

یکی قاضی شهاب الدین جوپوریت اصل او از غزنین است در دولت آباد و کن نشو و نما یافته سلطان ابراهیم در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید و در روزهای تبرک در مجلس او بر کرسی نشسته می نشست گویند وقتی مولانا

مرضی طاری شد سلطان ابراهیم بیادست او رفته بعد از تفتیش احوال و اظهار لوازم مسرمانی

په از آب کرده کرد سر مولانا کرد ایند و خود نوشیده گفت بار خدایا بر بلایی که در راه او باشد نصیب من گردان

و او را شفا بخش و از پنجاه عقیده انصاحب تحت و تاج نسبت به علمای شریعت محمذی صلی الله علیه و آله معلوم

ملیون گرد تا چه غایت بود تصانیف مستحبه مفیده آن بزرگوار شهرت تمام دارد مثل حاشیه کافیه که مشهور است

بحاشیه هندی و مصباح و متن ارشاد در نحو که بصلح المثال است و بدیع البیان و فناوی ابراهیم شاهی و تفسیر فارسی

که بحر المواج نام دارد و رساله مناقب سادات و رساله عقیده شهابیه تیر از مولفات اوست قاضی شهاب الدین

تیر با سلطان عصر موافقت کرده چندان از فوت شاه ابراهیم شاهی شرقی مغفوم گشت که در همان سال سنه

۸۳۰

اربعین و ثمانیای به عالم قدس تشریف برد و البقاء للملک المعبود و بعضی گویند بدو سال بعد از فوت سلطان

۸۶۲

ابراهیم طایر روشش در سنه اثنی و اربعین و ثمانیای بروضه رضوان پرواز کرد

ذکر سلطنت سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی

چون زمانه بی رحم و سخت جسم بود سلطان ابراهیم پادشاهی را زیر خاک کرد و در مقام ترجم گشته جهت تدارک

پس بزرگ رشید او بر چار باش جهان داری جلوس فرمود و از روی غل و اقدار سیر انجام و سامان امویکی

بهاخته بود و حسن از عمده شاهی برآمده و هداین آمل خلائق بغیضان امطار حسان او سرسبز گشت و

رواج و رونق ممالک بر نسبت زمان پروانسته چنان نبود که رعیت و سپاه را ابتهاج و خوری دیکر پدید آمد و در

تاریخ فرشته

۵۹۵

مغازی ششم ۸۳۲

سبع و اربعین و ثمانیا یاطلی سخندان با تحف و هدایای فراوان بخدمت سلطان محمود خلی فرستاده پیغام نمود که خیر خان
ولد قادر خان قاضی کالپی قدم از جاده شریعت محمدی صلی الله علیه و آله بیرون نهاده راه ارتداد پیشگرفته قصبه شامپور
که از کالپی معسور بود خراب ساخته مسلمانان را بجای وطن نمود و زنان مسلم را بکافران داده از خدا و رسول بپشت
و چون از زمان سلطان سعید پویشک شاه الی یومنا هذا سلسله مودت و رابطه محبت بین انجمنین استقام
پذیرفته بحکم قاضی معتدل لازم نموده که این معنی را بر ضمیر حق پذیرگشوف سازد اگر رخصت شود او را تا مدیبت نمود شامپور
وین محمدی را در آند یا رراج کرده اند سلطان محمود خلی در جواب فرمود که قبل ازین این سخنان بطرز اراجیف بسمیع
آن که آن قدوه سلاطین اعلام نمود بمرتبه علم الیقین انجا مید برین تقدیر دفع آن فاجسه بر جمیع شامان و اجسا
اگر افواج قاهره بتادیب مفسدان میوات متوجه نمیشدند اینجانب بدفع او عازم میگردید اکنون که آن سلطنت
پناه این اراده کرده مبارکت باشد یاطلی ای معنی را بچون آورده معروض داشت سلطان محمود شاه شرقی
مسرور خاطر گردیده بیت و نه زنجیر قبل برسم تحفه بسطان محمود خلی فرستاد و استعداد لشکر نموده بتوجه کاش
کشت نصیر خان برین امر مطلع شده عیضه بسطان محمود خلی مرسل داشت مضمونش آنکه این دیار را سلطان
سعید سلطان هوشنگت بامر محبت نمود آن سلطان محمود شرقی میخواهد که بعلیه و استیلا متصرف شود
و حمایت فقیر بزمست همت سلطان لازم است سلطان محمود خلی بعد از اطلاع بر مضمون عیضه کتابی مثل
بر محبت و اخلاص مرقوم گردانیده طینانرا که از مستعدان درگاه او بود با تحف لایق نزد سلطان محمود شرقی
مرسل داشت و در آن مذکور ساخت که نصیر خان ضابط کالپی از خوف الهی و از ترس آن شوکت و شکا
تیب کشته قرار داد که تلافی و تدارک ما فات نموده قدم از جاده شریعت بیرون نرند و در نفاذ احکام
سماوی تهاون و تکاسل جایز نذارند و چون سلطان سعید سلطان هوشنگت این دیار را بعید القادر الموسوم
شاه لطف نموده بود و این طبقه در سلک اطاعت و انقیاد اینجانب منسلک است بنابراین از جریمه اش
در گذشته آسیمی به بلاد او نرسانند و هنوز جواب مکتوب و عیضه طینان نرسیده بود که باز عیضه نصیر خان در
یامت مضمونش آنکه فقیر از زمان سلطان سعید سلطان هوشنگت علقه اخلاص در کوشش و فاشیه اطاعت

سلطان محمود شرقی

۵۹۷

مقاله هفتم

۸۳۸

بروش و اردو و سلطان محمود شرقی بواسطه کینه دیرینه و عداوت قدیم بر سر ولایت کابل آمده
 ایندیارا را متصرف شده زنان مسلمانرا اسیر ساخت جلوی وطن کرده بچندیری رفت سلطان
 محمود خلیجی با وجودیکه سلطان محمود شرقی را در تادیب نصیرخان الموسوم به نصیر شاه رخصت داده بود
 بواسطه عجز و انکسار که از حد گذرانید ناچار گشته در دویم شعبان سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه از او جین بصوب
 چندیری و کالپی عازم گردید و در چندیری چون نصیرخان بملاقات آمده از انجا متوجه ایرج شد و شاه
 محمود شاه شرقی بعد از استماع این خبر بلا توقف با استقبال شرافت و سلطان محمود خلیجی فوجی مقابل
 لشکر جوینور نامزد کرده حبسی دیگر فرستاد تا ساقد لشکر جوینور را تاراج کنند
 و انجاعت پس ماندمای اردو را گشته هر چه یافتند تاراج بردند و فوجی که در مقابل تعیین شده بودند
 بمقتله و محاربه دراز کردند و از طرفین مردم کار آمدنی گشته شده بالاخره طرفین بدایر خود رفتند و صبح روز دیگر
 سلطان محمود خلیجی عماد الملک را فرستاده تا سر راه عنیم را مسدود سازد شاه محمود شاه شرقی بدین
 مطلع شده در همان منزل که جای مضبوط و قلب بود توقف نمود سلطان محمود خلیجی بر استحکام منزل و توقف
 یافته فوجی را فرستاد تا آن نواحی را تا خستند و غنایم بسیار گرفته باز گشتند و چون موسم برسات رسید
 صلح گونه کرده از انجا مراجعت نمودند پس سلطان محمود خلیجی بچندیری آمد شاه محمود شاه شرقی فرست
 عنیت دانسته لشکر تاخت ولایت برادر که سکان انجا مطیع سلطان محمود خلیجی بودند تعیین فرمود سلطان
 محمود خلیجی بر آن مطلع شده قومی بدموکو مک مقدم ان ولایت فرستاد و چون لشکر شرقی تاب مقاومت
 نداشت شاه محمود شاه شرقی به تعجیل بفرج خود ملحق شد و بعد از چند روز مکتوبی بشیخ الاسلام
 جایتلدا که از بزرگان وقت بود و سلطان محمود خلیجی نسبت با و ارادت و اعتقاد داشت و الحال
 در کسب شادی آباد مند و مد فونست فرستاد مضمونش آنکه از هر دو طرف خلعت گشته میشوند اگر در صلاح است
 آئین سی رود بهتر باشد و فرستاده چون در ملازمت شیخ حاضر آمده زبان چنین تقریر کرد که بالفعل
 قصبه ایرج و کالپی که بتصرف سلطان شرقی در آمده آنرا نیز به نصیرخان خواهند گذاشت چون فرستاده سلطان